

بررسی هم‌معنایی گزاره‌ای، توصیفی و نسبی میان فعل‌های ساده فارسی و متناظرهای معنایی مرکب آنها

سپیده عبدالکریمی*

استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۲/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۴/۳۰)

چکیده

پژوهش حاضر تحقیقی معنی‌شناختی است که به منظور بررسی معنایی فعل‌های ساده زبان فارسی و متناظرهای مرکب معنایی آنها صورت گرفته است. در این بررسی، نخست، نگارنده طرز تلقی خود از فعل ساده و مرکب را ارائه می‌کند و پس از آن، به انواع تناظر میان فعل‌های ساده و مرکب می‌پردازد. در ادامه، پس از بحثی مختصر درباره هم‌معنایی و سه نوع از آن که در این پژوهش مبنای تحلیل‌ها قرار می‌گیرند، یعنی هم‌معنایی گزاره‌ای، هم‌معنایی توصیفی و هم‌معنایی نسبی، نگارنده می‌کوشد به صورت مستدل و با ارائه مثال مشخص کند که از انواع سه‌گانه هم‌معنایی، کدام نوع یا انواع میان فعل‌های ساده زبان فارسی و متناظرهای معنایی مرکب آنها برقرار است. پیکره مورد بررسی برای دستیابی به این هدف شامل گروهی از فعل‌های ساده فارسی و دارای متناظرهای معنایی مرکب است که از فرهنگ هشت‌جلدی سخن برگرفته شده‌اند. با بررسی این پیکره که در انتها، در بخش پیوست، آمده است، مشخص می‌شود که هم‌معنایی نسبی میان فعل‌های مذکور به چشم نمی‌خورد، اما هم‌معنایی گزاره‌ای و توصیفی میان آنها برقرار است. نتایج پژوهش حاضر می‌تواند برای آموزش بهینه معنی‌شناسی و آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان مفید باشد.

کلیدواژه‌ها: تحلیل معنایی، هم‌معنایی، هم‌معنایی گزاره‌ای، هم‌معنایی توصیفی و هم‌معنایی نسبی.

* E-mail: s_abdolkarimi@sbu.ac.ir

۱. مقدمه

هم‌معنایی از جمله مباحث بحث‌برانگیز در مطالعات معنی‌شناختی است و در درس‌نامه‌های معنی‌شناسی گریزی از توضیح آن وجود ندارد. با توجه به آنکه میان واحدهای زبانی و به‌طور خاص، واژه‌ها، هم‌معنایی از جنبه‌های گوناگون و به میزان متفاوت برقرار است، این پدیده بحث‌برانگیز زبانی از دیدگاه معنی‌شناسان مختلف به انواع گوناگون تقسیم می‌شود؛ برای نمونه، می‌توان به هم‌معنایی مطلق، بافت‌مقید، ضمنی، تحلیلی، توصیفی، تقریبی و نسبی اشاره کرد. در پژوهش حاضر کوشش می‌کنیم از میان انواع گوناگون هم‌معنایی، به توضیح درباره هم‌معنایی گزاره‌ای، توصیفی و نسبی بپردازیم و انواع یادشده را میان افعال ساده زبان فارسی و متناظرهای معنایی آنها بررسی کنیم. بحث در خصوص این سه نوع هم‌معنایی از آن رو بوده است که برای تعریف انواع مذکور، می‌توان به وجوه تشابه و افتراقی دست یافت که آنها را مرتبط و قابل‌مقایسه با هم می‌سازد.

۲. مبانی نظری پژوهش

با توجه به اینکه پژوهش حاضر به بررسی هم‌معنایی گزاره‌ای، توصیفی و نسبی اختصاص دارد، در این بخش، نگاهی خواهیم داشت به پدیده هم‌معنایی در زبان و انواع آن از دیدگاه معنی‌شناسان مختلف. در ادامه، بر اساس معیارهای ارائه‌شده، تعریفی از انواع سه‌گانه هم‌معنایی، یعنی هم‌معنایی گزاره‌ای، توصیفی و نسبی به دست می‌دهیم و با بررسی هم‌معنایی میان افعال ساده فارسی و متناظرهای معنایی مرکب آنها، بحث خواهیم کرد که کدام‌یک از انواع سه‌گانه مذکور میان آنها برقرار است، اما پیش از همه، لازم است به تعریف فعل مرکب از دیدگاه نگارنده و انواع تناظر میان فعل‌های ساده و متناظرهای مرکب آنها بپردازیم.

۲-۱. فعل ساده و فعل مرکب

فعل ساده از دیدگاه نگارنده فعلی است که به لحاظ واژی، یک واژه منفرد باشد و با واژه‌ای دیگر همراه نشده باشد. فعل ساده، دارای ساختار تکواژی ساده نیست؛ یعنی تنها از یک تکواژ ساخته نشده است، اما از آنجا که با واژه دیگری از زبان همراه نیست، دستخوش افزایش یا کاهش معنایی قابل‌ملاحظه‌ای نیز نشده است.

نگارنده به پیروی از دبیرمقدم (۱۳۸۴: ۱۵۰)، فعل مرکب را فعلی می‌داند که ساختمان واژی آن، برخلاف فعل ساده، بسیط نیست. به بیانی دیگر، فعل مرکب در نظر نگارنده فعلی است که حاصل همراه شدن واژه‌ای، که ممکن است متعلق به یکی از مقوله‌های دستوری گوناگون زبان، جز فعل باشد، با یکی از افعال ساده است. فعل ساده در این صورت، سازه فعلی نامیده می‌شود. سازه فعلی با توجه به مؤلفه‌های معنایی واژه‌ای که با آن همراه شده است، اغلب دستخوش کاهش معنایی^۱ می‌شود، هرچند که از نظر دور نگاه داشتن مسئله افزایش معنایی^۲، در مورد سازه فعلی، منطقی به نظر نمی‌نماید. در واقع، در مورد آن گروه از فعل‌های مرکب زبان فارسی که سازه غیرفعلی به‌کاررفته در آنها، واژه‌ای تابو به شمار می‌رود، با حذف واژه مذکور که همان سازه غیرفعلی است، عنصر فعلی دستخوش افزایش معنایی می‌شود و کاربرد آن به تنهایی نیز، حالت تابو به خود می‌گیرد؛ بنابراین، به باور نگارنده کاربرد اصطلاح «فعل سنگین»^۳ در برابر اصطلاح «سازه فعلی»، دور از ذهن و مغایر با تحلیل‌های معنایی نیست و به این ترتیب، در مواردی که سازه فعلی دستخوش کاهش معنایی می‌شود، با فعل سبک^۴ سروکار داریم و در مواردی که سازه فعلی دستخوش افزایش معنایی می‌شود، با فعل سنگین روبه‌رو می‌شویم. نگارنده برای دوری از کاربرد دو اصطلاح متفاوت و به دلیل تأثیرپذیری معنایی فعل به‌کاررفته در ساختمان فعل مرکب از سازه غیرفعلی و دیگر واحدهای زبانی هم‌نشین با آن بر روی محور هم‌نشینی، اصطلاح سازه فعلی را به کار خواهد برد. نکته‌ای که تأکید بر آن در پایان این بحث ضروری می‌نماید، این است که نگارنده در تحلیل‌های خود بدون در نظر گرفتن فعل‌های «بودن» و «شدن» به‌منزله سازه فعلی، به ادامه بحث پرداخته است. تلقی نکردن دو فعل «بودن» و «شدن» به‌منزله سازه فعلی به این دلیل است که پس از ساختن صفت مفعولی از هر یک از افعال گذرای زبان فارسی و همراه کردن آن با یکی از دو فعل مذکور، و یا با همراه کردن یکی از واژه‌های متعلق به مقوله دستوری صفت با یکی از دو فعل یادشده، شمار فعل‌های مرکب فارسی به بی‌نهایت خواهد رسید و این امر، اصل محدود بودن واژه‌های یک زبان را در یک برهه زمانی معین، زیر سؤال می‌برد؛ آن هم به این دلیل که همراه شدن صفت با دو فعل نام‌برده منجر به تشکیل ساختی اسنادی می‌شود که در آن، فعل‌های «بودن» و «شدن» نقش فعل ربطی^۵ را ایفا می‌کنند.

۲-۲. انواع تناظر میان فعل‌های ساده و مرکب فارسی معاصر معیار

با توجه به نوع ارتباط معنایی و ساخت‌واژی میان فعل‌های ساده و مرکب، می‌توان سه نوع تناظر میان این فعل‌ها در نظر گرفت: در حالت نخست، صرفاً شاهد تناظر صوری میان فعل‌های ساده و افعال مرکب مرتبط با آنها هستیم. در این حالت، تصور ارتباط تنگاتنگ معنایی میان افعال ساده و متناظر مرکب آنها دور از ذهن می‌نماید، مانند دو فعل ساده و مرکب «دیدن» و «دید زدن» که نمی‌توان «دید زدن» را معادل معنایی یا هم‌معنی «دیدن» در نظر گرفت، اما می‌توان گفت میان آن دو، ارتباطی ساخت‌واژی وجود دارد و می‌توان روند ساخته شدن «دید زدن» را از «دیدن»، از منظری ساخت‌واژی پی گرفت و توصیف کرد؛ بنابراین، این دو فعل را متناظرهای صوری یکدیگر می‌دانیم. در حالت دوم، می‌توان میان یک فعل ساده و متناظر مرکب آن، ارتباطی معنایی قائل شد، بدون اینکه ارتباطی ساخت‌واژی میان آنها وجود داشته باشد. به‌عنوان مثال، دو فعل «آفریدن» و «هست کردن» / «خلق کردن» متناظرهای معنایی یکدیگرند، اما ارتباط ساخت‌واژی میان این دو صورت زبانی وجود ندارد؛ بنابراین، آنها را نه متناظرهای صوری یا صوری - معنایی یکدیگر، بلکه متناظرهای معنایی به حساب می‌آوریم. در حالت سوم، می‌توان میان فعل ساده و متناظر مرکب آن، هم به وجود ارتباط صوری قائل شد و هم به وجود ارتباط معنایی، مانند دو فعل «آزمودن» و «آزمون کردن» که افزون بر داشتن ارتباط صوری، دارای ارتباط معنایی نیز هستند و از همین رو، می‌توان آنها را متناظرهای صوری-معنایی یکدیگر دانست. بنا بر آنچه گفته شد، سه گونه تناظر میان فعل‌های ساده زبان فارسی و متناظرهای مرکب آنها می‌توان در نظر گرفت که عبارت‌اند از: تناظر صوری، تناظر معنایی و تناظر صوری-معنایی.

۲-۳. هم‌معنایی

هم‌معنایی از جمله مباحث بحث‌برانگیز در مطالعات زبانی به شمار می‌رود که بررسی آن و نیز بررسی انواع آن در دستور کار معنی‌شناسان قرار می‌گیرد؛ بنابراین، معنی‌شناسی را نمی‌توان یافت که بخشی از مباحث مورد بررسی خود را به هم‌معنایی و انواع آن اختصاص نداده باشد. هم‌معنایی از سوی معنی‌شناسان مختلف تعریفی مشابه، اما نه یکسان دارد. هم‌معنایی را به‌طور کلی می‌توان

همانندی معنایی میان دو واحد زبانی در نظر گرفت، آن هم در شرایطی که این همانندی، تام در نظر گرفته نشود.

۲-۳-۱. هم‌معنایی گزاره‌ای

کروز^۴ (۲۰۰۴: ۱۵۵) با تعریف هم‌معنایی گزاره‌ای، در واقع، به وجود معنی گزاره‌ای برای واحدهای زبانی و به‌ویژه واژه‌ها قائل است و معنی گزاره‌ای را از معنی غیرگزاره‌ای متمایز می‌داند. معنی گزاره‌ای در نظر کروز از معنی بیانی، معنی سبکی و معنی گفتمانی متمایز است. او بر این باور است که تفاوت معنایی میان هم‌معنی‌های گزاره‌ای، در بردارنده تفاوت معنی بیانی، معنی سبکی، معنی گفتمانی یا تلفیقی از این تفاوت‌های معنایی است. تفاوت معنایی‌ای که میان دو عبارت «نرمه گوش» و «لاله گوش» وجود دارد، تفاوتی گفتمانی است، زیرا بسته به اینکه در فضای گفتمانی پزشکی درباره این عضو از بدن صحبت شود یا در فضای گفتمانی عامیانه، کاربرد یکی از این دو عبارت محتمل‌تر می‌نماید. تفاوت معنایی میان دو عبارت «استخوان جمجمه» و «کاسه سر» نیز نمونه‌ای دیگر از تفاوت معنایی گفتمانی است؛ بنابراین، «استخوان جمجمه» و «کاسه سر» هم‌معنی‌های گزاره‌ای هستند، اما تفاوت در معنی گفتمانی آنها سبب می‌شود فضای گفتمانی کاربرد آنها متفاوت شود. تفاوت معنی سبکی مربوط به مواردی است که کاربرد دو واحد زبانی به‌طور عام و کاربرد دو واژه به‌طور خاص، در یک بافت جایز است، اما کاربرد یکی نسبت به کاربرد دیگری، بنا به دلایلی از جمله معنی یا معانی ضمنی یکی از آنها و یا مؤلفه‌های معنایی منحصر به فرد آنها، ارجحیت می‌یابد. به‌عنوان مثال، هم «گفتن» و هم «فرمودن» در بافت صحبت با مافوق، امکان کاربرد می‌یابند، اما اگر بنا بر دلایلی، برجسته‌سازی مقام مخاطب برای گوینده در اولویت قرار گیرد، کاربرد «فرمودن» به جای «گفتن» محتمل‌تر خواهد بود. برای اشاره به تفاوت معنی بیانی با وجود هم‌معنایی گزاره‌ای، می‌توان شبه‌جمله و جمله «آه!» و «حالم به هم خورد» را نمونه آورد. شبه‌جمله و جمله مذکور هم‌معنی گزاره‌ای هستند، اما جمله «حالم به هم خورد» دارای معنی توصیفی است؛ زیرا در بردارنده محمول است، حال آنکه شبه‌جمله «آه!» فاقد محمول و معنی توصیفی است؛ بنابراین، شبه‌جمله و جمله مذکور معنی بیانی یکسانی ندارند.

۲-۳-۲. هم‌معنایی نسبی

تعریف هم‌معنایی نسبی با التفات به شمار معانی یک واحد زبانی صورت می‌پذیرد؛ به این ترتیب که اگر شمار معانی گوناگون دو واحد زبانی را در نظر بگیریم، آن دو واحد زبانی دست‌کم در یکی از معانی‌شان با هم تفاوت دارند یا به بیان دیگر، تعداد این معانی در مورد آن دو واحد زبانی متناظر نیست؛ بنابراین، اگر دو واحد زبانی در یک بافت زبانی معین به کار روند و آن بافت از نظر معنایی مبهم شود، درمی‌یابیم که میان تعداد معانی آن دو تناظر یک‌به‌یک وجود ندارد و میان آنها هم‌معنایی نسبی برقرار است، زیرا تفاوت در یک جنبه از جنبه‌های متعدد معنایی آنها چنین ابهامی را به وجود آورده است. به‌عنوان نمونه، دو فعل «خاریدن» و «خارش داشتن» به‌عنوان افعال ساده و مرکبی که متناظرهای صوری-معنایی یکدیگرند، هم‌معنی نسبی یکدیگر به شمار می‌روند، زیرا در جمله «این پارچه زبر زخمم را می‌خاراند» مشخص نیست که معنی مورد افاده گوینده کدام است؛ یعنی مشخص نیست که متناظر مرکب صوری-معنایی فعل «خاراندن»، «خارش ایجاد کردن» است یا «خارش کردن»؛ بنابراین، مشخص نیست که آیا پارچه زبر سبب ایجاد احساس خارش می‌شود یا احساس خارش را برطرف می‌کند.

۲-۳-۳. هم‌معنایی توصیفی

هم‌معنایی تحلیلی که با التفات به مؤلفه‌های معنایی دو واحد زبانی تعریف می‌شود، در واقع، با آنچه لاینز^۷ (۱۳۹۱: ۹۶-۹۷) زیر عنوان هم‌معنایی توصیفی معرفی می‌کند، قابل مقایسه است. در این نوع از هم‌معنایی، با توصیف معنایی یک واحد زبانی سروکار داریم که قطعاً به کمک سایر واژه‌های زبان صورت می‌گیرد و در واقع، این نوع هم‌معنایی میان یک واحد زبانی و عبارتی که توصیف آن به شمار می‌رود برقرار است؛ به گونه‌ای که لاینز (همان) هم‌معنایی توصیفی را یکسانی در معنی توصیفی می‌داند. به این ترتیب، دو واحد زبانی و به‌طور خاص، دو واژه هنگامی هم‌معنی توصیفی یکدیگر به شمار خواهند رفت که از گزاره‌های یکسانی برای توصیف معنی آنها استفاده شده باشد. برای نمونه، «جمجمه» و «کاسه سر» هم‌معنی‌های گزاره‌ای به شمار می‌آیند و به همین دلیل است که لاینز هم‌معنایی توصیفی و هم‌معنایی گزاره‌ای را مترادف یکدیگر می‌داند، اما با توجه به آنچه در مورد هم‌معنایی گزاره‌ای از دیدگاه کروز (۲۰۰۴: ۱۵۵) گفته شد، درمی‌یابیم که تعریف

هم‌معنایی گزاره‌ای از دیدگاه لاینز و کروز منطبق بر هم نیست، زیرا معنی گزاره‌ای در نظر کروز از معنی بیانی، معنی سبکی و معنی گفتمانی متمایز است. او بر این باور است که تفاوت معنایی میان هم‌معنی‌های گزاره‌ای، در بردارنده تفاوت معنی بیانی، معنی سبکی، معنی گفتمانی یا تلفیقی از این تفاوت‌های معنایی است. تفاوت معنایی‌ای که میان دو عبارت «نرمه گوش» و «لاله گوش» وجود دارد، تفاوتی گفتمانی است؛ زیرا بسته به اینکه در فضای گفتمانی پزشکی از این عضو از بدن صحبت شود یا در فضای گفتمانی عامیانه، کاربرد یکی از این دو عبارت محتمل‌تر می‌نماید. تفاوت معنی سبکی مربوط به مواردی است که کاربرد دو واحد زبانی به‌طور عام و کاربرد دو واژه به‌طور خاص، در یک بافت جایز است، اما کاربرد یکی نسبت به کاربرد دیگری، بنا بر دلایلی از جمله معنی یا معنایی ضمنی یکی از آنها و یا مؤلفه‌های معنایی منحصر به فرد آنها، ارجحیت می‌یابد. به‌عنوان مثال، هم «گفتن» و هم «فرمودن» در بافت صحبت با مافوق، امکان کاربرد می‌یابند، اما اگر بنا بر دلایلی برجسته‌سازی مقام مخاطب برای گوینده در اولویت قرار گیرد، کاربرد «فرمودن» به‌جای «گفتن» محتمل‌تر خواهد بود. برای اشاره به تفاوت معنی بیانی، با وجود هم‌معنایی گزاره‌ای، می‌توان شبه‌جمله و جمله «آه!» و «حالم به هم خورد» را نمونه آورد. شبه‌جمله و جمله مذکور هم‌معنی گزاره‌ای هستند، اما جمله «حالم به هم خورد» دارای معنی توصیفی است، زیرا در بردارنده محمول است، حال آن‌که شبه‌جمله «آه!» فاقد محمول و معنی توصیفی است؛ بنابراین، معنی بیانی یکسانی ندارند.

۲-۴. مقایسه هم‌معنایی گزاره‌ای، هم‌معنایی نسبی و هم‌معنایی توصیفی

در توصیف هم‌معنایی گزاره‌ای و هم‌معنایی توصیفی از مفهوم گزاره بهره برده می‌شود؛ به این ترتیب که در تعریف هم‌معنایی گزاره‌ای، دو واحد زبانی هم‌معنی باید دارای گزاره‌های یکسانی باشند و بنابراین، از ارزش صدق یکسانی نیز برخوردار باشند. دو جمله که هم‌معنی گزاره‌ای تلقی شوند، دارای معنی/معنایی بیانی، سبکی و یا گفتمانی متفاوت‌اند، اما برای اینکه دو واحد زبانی هم‌معنی توصیفی یکدیگر به شمار روند، لازم است میان گزاره‌های موجود در هر کدام از آن دو واحد زبانی، رابطه استلزام وجود داشته باشد. نکته بایسته ذکر آن است که دو واحد زبانی که هم‌معنی توصیفی یکدیگر به شمار می‌روند، ممکن است تنها در یک جنبه از جنبه‌های گوناگون

معنایی خود هم‌معنی توصیفی باشند و به همین دلیل است که می‌توان میان هم‌معنایی توصیفی و هم‌معنایی نسبی ارتباط برقرار کرد و به این نتیجه رسید که از آنجا که تفاوت، حتی در یکی از جنبه‌های معنایی، بروز هم‌معنایی نسبی را در پی خواهد داشت، هم‌معنی‌های نسبی نمی‌توانند هم‌معنی‌های توصیفی باشند، زیرا شمار گزاره‌های توصیف‌کننده آنها با هم برابر نیست و بر اساس تعریف لاینز (۱۳۹۱: ۹۷-۹۷)، به دلیل عدم تناظر میان گزاره‌های توصیف‌کننده، دیگر با هم‌معنایی توصیفی/گزاره‌ای روبه‌رو نخواهیم بود. به‌عنوان مثال، دو فعل «جوشاندن» و «جوش دادن» هم‌معنی نسبی به شمار می‌روند، اما الزاماً هم‌معنی توصیفی نیستند؛ زیرا «جوش دادن» (در معنی متصل کردن دو فلز به یکدیگر) می‌تواند در معنی‌ای به کار رود که «جوشاندن» در آن معنی به کار نمی‌رود و بنابراین، در توصیف معنی «جوش دادن» گزاره‌ای مطرح می‌شود که در توصیف معنی «جوشاندن» مطرح نمی‌شود. این در حالی است که هم‌معنی‌های گزاره‌ای می‌توانند در زمره هم‌معنی‌های نسبی قرار داشته باشند.

۳. تحلیل داده‌ها

چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شده است، در پژوهش حاضر نگارنده بر آن است تا هم‌معنایی گزاره‌ای، توصیفی و نسبی را صرفاً میان فعل‌های ساده و مرکبی از زبان فارسی بررسی کند که متناظرهای معنایی یکدیگر به شمار می‌روند. به این منظور، فعل‌های ساده‌ای که شمار آنها به ۲۴۲ فعل می‌رسد، و دارای متناظر معنایی مرکب (ر.ک. ۲-۲) هستند، از فرهنگ هشت‌جلدی سخن استخراج شدند. این فهرست ۲۴۲ عضوی به‌عنوان پیوست در انتهای مقاله آمده است. در زیربخش‌های آتی، برقراری یا عدم برقراری هر یک از انواع هم‌معنایی مذکور میان فعل‌های ساده و متناظرهای معنایی مرکب آنها به صورت مستدل بررسی می‌شود.

۳-۱. هم‌معنایی گزاره‌ای

با توجه به هم‌معنایی میان افعال ساده فارسی با متناظرهای معنایی خود، و نیز با توجه با بافت‌هایی که این واحدهای زبانی هم‌معنی می‌توانند در آنها به کار می‌روند، می‌توان به این نتیجه رسید که میان این متناظرها هم‌معنایی گزاره‌ای برقرار است. اگر با در نظر گرفتن دیدگاه کروزر

(۲۰۰۴: ۱۵۵) هم‌معنایی گزاره‌ای را تعریف کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که میان این فعل‌ها هم‌معنایی گزاره‌ای برقرار است؛ آن هم به این دلیل که معنی گزاره‌ای جمله‌هایی که هر یک از این متناظرها در آنها به کار روند، یکسان خواهد بود. به‌عنوان نمونه، با مقایسه دو جمله «او مرا می‌آزارد» و «او مرا اذیت می‌کند»، می‌توان به این نتیجه رسید که این دو جمله معنی گزاره‌ای یکسانی دارند، هرچند که معنی سبکی آنها با هم متفاوت است. اگر با در نظر گرفتن دیدگاه لاینز (۱۳۹۱: ۹۶) هم‌معنایی گزاره‌ای را تعریف کنیم، باز هم می‌توانیم افعال ساده و مرکب فهرست‌شده را هم‌معنی‌های گزاره‌ای بدانیم، زیرا گزاره‌های لازم برای توصیف یکی از آنها، مستلزم وجود همان گزاره‌ها برای توصیف دیگری نیز هست.

۲-۲. هم‌معنایی توصیفی

از آنجا که هم‌معنایی توصیفی و هم‌معنایی گزاره‌ای از دیدگاه لاینز (همان) مترادف به شمار می‌آیند، می‌توان به این نتیجه رسید که میان فعل‌های ساده و مرکب متناظر و فهرست‌شده در جدول، هم‌معنایی توصیفی برقرار است. به‌عنوان نمونه، می‌بینیم که میان دو فعل «چربیدن» و «غلبه کردن»، هم‌معنایی توصیفی برقرار است؛ آن هم به این دلیل ساده که «غلبه کردن»، «چربیدن» را توصیف می‌کند. این توضیح در مورد همه فعل‌های فهرست‌شده در جدول صدق می‌کند.

۳-۲. هم‌معنایی نسبی

از آنجا که هم‌معنی‌های نسبی نمی‌توانند هم‌معنی‌های توصیفی باشند و همچنین، با التفات به اینکه میان افعال ساده و مرکب متناظر و فهرست‌شده در جدول، هم‌معنایی توصیفی برقرار است، می‌توان به این نتیجه رسید که این فعل‌ها هم‌معنی‌های نسبی یکدیگر نیستند، زیرا کاربرد یکی از آنها در بافتی که متناظرش در آن به کار رفته است، ایجاد ابهام نمی‌کند.

۴. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر بررسی‌ای معنی‌شناختی برای بررسی هم‌معنایی، و به‌طور خاص، هم‌معنایی گزاره‌ای، هم‌معنایی توصیفی و هم‌معنایی نسبی میان فعل‌های ساده زبان فارسی و متناظرهای معنایی مرکب آنها بوده است. به این منظور، نخست، طرز تلقی نگارنده از فعل ساده و مرکب توضیح داده شد و سپس، به توضیح درباره‌ی انواع تناظر میان فعل‌های ساده و مرکب پرداختیم و معلوم کردیم مراد از کاربرد اصطلاح متناظر معنایی چه بوده است. پس از آن، انواع سه‌گانه هم‌معنایی تعریف شد و در ادامه، وجود انواع سه‌گانه هم‌معنایی، یعنی هم‌معنایی گزاره‌ای، توصیفی و نسبی، میان فعل‌های ساده زبان فارسی و متناظرهای معنایی مرکب آنها بررسی شد و به این نتیجه رسیدیم که میان این افعال، هم‌معنایی نسبی دیده نمی‌شود. مهم‌ترین دلیل عدم وجود هم‌معنایی نسبی را باید در عدم ایجاد ابهام در بافت‌هایی دانست که یکی از متناظرها در آن بافت به کار رفته است.

هم‌معنایی توصیفی و نیز هم‌معنایی گزاره‌ای از جمله گونه‌هایی از هم‌معنایی هستند که میان فعل‌های ساده زبان فارسی و متناظرهای معنایی مرکب آنها برقرارند. دلیل برقراری هم‌معنایی گزاره‌ای میان فعل‌های ساده و متناظرهای معنایی مرکب آنها، به‌وجود آمدن استلزام معنایی میان جمله‌هایی است که این متناظرها در آنها به کار رفته‌اند. همچنین، تناظر گزاره‌هایی که هر یک از افعال ساده و مرکب متناظر را توصیف می‌کنند، دلیلی دیگر بر وجود هم‌معنایی گزاره‌ای میان فعل‌های یادشده است. در نهایت، از آنجا که متناظر معنایی مرکب فعل ساده، توصیفی از معنی آن، به دست می‌دهد، می‌توان به برقراری هم‌معنایی توصیفی نیز میان این متناظرها قائل بود.

منابع

- انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ سخن. چاپ اول. تهران: سخن.
- پالمر، فرانک. (۱۳۸۵). نگاهی تازه به معنی‌شناسی. کورش صفوی (مترجم). چاپ چهارم. تهران: کتاب ماد (وابسته به نشر مرکز).
- دبیرمقدم، محمد. (۱۳۸۴). پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

- صفوی، کورش. (۱۳۸۳). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: سوره مهر.
- _____ . (۱۳۸۶). *آشنایی با معنی‌شناسی*. تهران: پژواک کیوان.
- _____ . (۱۳۹۱). *نوشته‌های پراکنده، دفتر اول؛ معنی‌شناسی*. تهران: علمی.
- طباطبایی، علاء‌الدین. (۱۳۷۶). *فعل بسیط فارسی و واژه‌سازی*. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- عبدالکریمی، سپیده. (۱۳۹۰). «مجهول‌سازی افعال مرکب فارسی از منظر معنایی و نظریه معنی‌شناسی مفهومی». *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*. دوره ۲. ش. ۲. ۱-۱۷.
- لاینز، جان. (۱۳۹۱). *درآمدی بر معنی‌شناسی زبان*. کورش صفوی (مترجم). تهران: علمی.
- معین، محمد. (۱۳۵۳). *فرهنگ فارسی دکتر محمد معین (شش جلدی)*. مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- نجفی، ابوالحسن. (۱۳۷۸). *فرهنگ فارسی عامیانه*. چاپ اول، تهران: نیلوفر.
- Croft, W. and Cruse, A. (2004). *Cognitive linguistics*. 1st ed. Cambridge: University Press.
- Cruse, A. (2004). *Meaning in Language*. 2nd ed. Oxford: Oxford University Press.
- Löbner, S. (2002). *Understanding Semantics*. London: Arnold.
- Saeed, J. I. (2003). *Semantics*. 2nd ed., Oxford: Blackwell.

پی‌نوشت

1. semantic reduction
2. semantic increase
3. heavy verb
4. light verb
5. copula verb
6. Cruse
7. Lyons

پیوست

آزاردن / آزدن - اذیت کردن	آشامیدن (شامیدن) - نوش کردن .
آفریدن - هست کردن، هستی دادن، هستی بخشیدن، خلق کردن	آکنندن (آگندن) - پر کردن .
آگاهیدن / آگهیدن - اطلاع یافتن	آگاهاندن / آگاهانیدن - مطلع کردن .
آموختن / آموزیدن - یاد گرفتن	آلودن - کثیف کردن
آوردن - زایمان کردن	آمیختن - قاطی کردن .
افروزاندن / افروزانیدن - روشن کردن	آهنجیدن - بیرون کشیدن
انگاشتن - فرض کردن	افزودن (فزودن) - اضافه کردن
بخشودن (وخشودن) / بخشاییدن - عفو کردن	بالیدن (والیدن) - رشد کردن
بلعیدن - التقام کردن، فرو بردن	بخشیدن - عطا کردن، هبه کردن
بوسیدن - ماچ کردن	بریدن - قطع کردن (در مورد درخت)
پالاییدن / پالودن / پالیدن - تصفیه کردن	بیختن - الک کردن
پخشیدن - منتشر کردن پاییدن (پاودن) -	پایستن - پایداری کردن
مراقبت کردن	پذیرفتن - قبول کردن
پرسیدن - سؤال کردن	پراکندن (پراگندن / پراگنیدن) - پخش کردن
پزاندن / پزانیدن - نرم کردن و التیام بخشیدن	پرهیختن / پرهیزیدن - خودداری کردن
پلاساندن - پژمرده کردن	پژوهیدن - تحقیق کردن
پلکیدن / پلغیدن - بیرون زدن (در مورد چشم	پلکیدن - رفت و آمد کردن
در برخی از بیماری‌ها به کار می‌رود)	پنداشتن - تصور کردن، گمان بردن
پویاندن / پویانیدن - به حرکت (در) آوردن	پوشاندن / پوشانیدن - پنهان کردن
پیچیدن - دشوار کردن	پویدن - پیشروی کردن
پیمودن - گذر / عبور کردن	پیشامدن - اتفاق افتادن
پیونداندن / پیوندانیدن - اتصال / ارتباط دادن	پیوستن - متصل کردن
تاباندن / تابانیدن - تفته کردن	تاباندن / تابانیدن - تفته کردن
تابیدن - شعله‌ور کردن	تابیدن - پیچ دادن
تافتن (تفتن) - حرارت دادن، گداخته کردن	تاختن - حمله کردن
تراشیدن (در عبارتی مانند در دسر تراشیدن) -	ترکاندن / ترکانیدن - منفجر کردن
فراهم کردن	تفتاندن / تفتانیدن - داغ کردن، حرارت دادن
توپیدن - تشر زدن، پرخاش کردن	توانستن - یارایی داشتن
	توختن - ادا کردن

جُستن - طلب کردن	.	جُستن - پیدا کردن
جنبانیدن / جنبانیدن - تکان دادن	.	جُستن - پرش کردن
جنبیدن - عجله کردن	.	جنبیدن - تکان خوردن
جنگیدن - مقاومت کردن	.	جنگیدن - نزاع کردن
جوشیدن - فوران کردن	.	جوریدن - جستجو کردن
جهانیدن - به پرش آوردن	.	جوشیدن - معاشرت کردن
چاپیدن - سرما خوردن	.	چاپیدن - غارت کردن، به تاراج بردن
چپیدن - (با زور و فشار) جا(ی) گرفتن	.	چپانیدن / چپانیدن - (با زور و فشار) فرو کردن
چشیدن - درک کردن	.	چشیدن - احساس کردن
چلانیدن / چلانیدن (چلوندن) - فشار دادن	.	چکیدن - تراوش کردن
چمیدن - حرکت کردن	.	چمیدن - تفاخر کردن
چسبانیدن / چسبانیدن (چفسانیدن / چفسانیدن)	.	چیدن (چنیدن) - قرار دادن
- متصل کردن	.	خاستن - (به مجاز) پرورش یافتن
خرامیدن - حرکت کردن	.	خراشانیدن / خراشانیدن - زخمی کردن
خروشیدن - بانگ زدن، فریاد زدن	.	خسبانیدن / خسبانیدن (خسپانیدن / خسپانیدن)
خریدن - خرناس کشیدن	.	- خواب کردن
خستن - زخمی کردن	.	خسبیدن (خسپیدن) - آرام گرفتن
خشکیدن - از میان رفتن	.	خشکاندن - از بین بردن
خوابانیدن - بستری کردن (در بیمارستان)	.	خموشیدن - سخن نگفتن
خواستن - احضار کردن	.	خواستن - تقاضا داشتن
خواندن - دعوت کردن	.	خواندن - تحصیل کردن
دادن - واگذار کردن	.	خیزانیدن / خیزانیدن - به حرکت (در) آوردن
دریدن - پاره کردن	.	درخشیدن - پرتو افکندن
دواندن / دوانیدن - (به مجاز) سرگردان کردن	.	دریدن / دراندن / درانیدن - پاره کردن، چاک دادن
دزدیدن - سرقت کردن	.	دمیدن - فوت کردن
دوختن - (به مجاز) متصل کردن	.	دوشیدن - (مجاز) اخاذی کردن
دویدن - (مجاز) فعالیت کردن، اقدام کردن	.	راندن - به حرکت (در) آوردن
رباییدن / ربودن - به سرقت بردن	.	رخشیدن - درخشش داشتن
رباییدن / ربودن - (به مجاز) جذب کردن،	.	
مجنوب کردن	.	

رساندن / رسانیدن - (گفتگو) اطلاع دادن	رزمیدن - جنگ کردن
رُستن - (به مجاز) پدید آمدن	رُستن - رهایی یافتن
رسیدن (به کار خود یا کسی) - بررسی کردن	رسیدن (به کار خود یا کسی) - انجام دادن
رنجانندن - آزار دادن	رفتن - حرکت کردن، راه پیمودن
رهانندن / رهانیدن - نجات دادن	رویانندن / رویانیدن (روینیدن) - رشد دادن، پرورش دادن
ریختن - جاری کردن	رهیدن - نجات یافتن
زادن - (مجاز) پدید آمدن	زاریدن - گریه کردن (همراه با ناله)
زایانندن / زایانیدن / زاییدن - به دنیا آوردن	زایانندن / زایانیدن / زاییدن - (مجاز) پدید آوردن
زدن - (گفتگو) الصاق کردن	
زدودن - پاک کردن	
ژوئیدن - آشفته کردن، پریشان کردن	زیستن - زندگی کردن
ساختن - خلق کردن	ساییدن / ساییدن - صیقل دادن
سپردن - طی کردن	ساختن - جعل کردن
ستیزیدن (ستهیدن) - پرخاش کردن	سپردن - واگذار کردن
سختن - وزن کردن	ستیزیدن (ستهیدن) - مبارزه کردن
سرانندن - لیز دادن	سختن - امتحان کردن
سردن - لیز خوردن	سرودن / سراییدن - شعر ساختن
سلفیدن - پول پرداختن	سلفیدن - سرفه کردن
سوکیدن - زیر نظر گرفتن	سنجیدن - ارزیابی کردن
شتابیدن / شتافتن (شتاودن) - عجله کردن	شایستن (شاییدن) - امکان داشتن
شکافتن / شکافیدن - (مجاز) شرح دادن، توضیح دادن	شستن - تطهیر کردن، پاک کردن
شکنجیدن - آزار دادن	شکستن / شکانندن - (مجاز) نقض کردن
شکوهیدن (شکهیدن) - حرمت داشتن	شکفانندن / شکفانیدن / شکفتن - (مجاز) خرم کردن
شگفتن / شگفتیدن - تعجب کردن	شکوهیدن (شکهیدن) - ترس داشتن
شناختن / شناسیدن - به جا آوردن	شمیدن - هراس داشتن
شورانندن / شورانیدن - تحریک کردن	شناسانندن / شناسانیدن - آشنا کردن، معرفی کردن
شوریدن - عصیان کردن	
طلبیدن - لازم داشتن	شیفتن - فریفته کردن
غرنبیدن - غرولند کردن	طلبیدن - احضار کردن

غزیدن - سر خوردن	غرنبیدن - بانگ کردن
فرستادن - ارسال کردن	فرجامیدن - پایان دادن
فرسودن / فرسوییدن - کهنه کردن	فرسودن / فرسوییدن - (مجاز) خسته کردن
فروزیدن - روشنی دادن	فرمودن - سخن گفتن
فریفتن / فریبیدن (فرهیفتن / فرهیبیدن) -	فرهیختن - تربیت کردن
گول زدن	فریباندن / فریبانیدن - گول زدن
فسردن - یخ بستن	فسرانیدن / فسرانیدن - غلیظ کردن
فهمیدن - پی بردن	فهماندن / فهمانیدن - حالی کردن
کاستن کاهیدن	کاویدن - جستجو کردن
کپیدن - خواب رفتن	کاهاندن / کاهانیدن / کاهیدن - کم کردن
کشاندن / کشانیدن - جذب کردن	کپیدن - قاپ زدن
کشیدن - حمل کردن	کشتن - هلاک کردن
کنندن - حفر کردن	کشیدن - بیرون آوردن
کوبیدن - خراب کردن، ویران کردن	کوباندن - ضربه (محکم) زدن
کوچیدن - مهاجرت کردن	کوچاندن / کوچانیدن - مهاجرت دادن
گداختن / گدازیدن - ذوب کردن	کوشیدن - سعی کردن، تلاش کردن
گذاردن / گذاشتن - قرار دادن	گداختن / گدازیدن - لاغر کردن
گذشتن - عفو کردن	گذرانندن / گذرانیدن - عبور / گذر دادن
گرداندن / گردانیدن - چرخ دادن	گرایاندن / گرایانیدن - متمایل ساختن
گرفتن - دریافت کردن	گرداندن / گردانیدن - (مجاز) اداره کردن
گرویدن - ایمان آوردن	گرفتن - تسخیر کردن
گریزاندن / گریزانیدن - فراری دادن	گریختن - فرار کردن
گستراندن / گسترانیدن / گستردن / گستریدن	گزیدن - انتخاب کردن
- پهن کردن، فراخ کردن	گسستن - پاره کردن
گسلاندن / گسلانیدن / گسلیدن - جدا کردن	گسلاندن / گسلانیدن / گسلیدن - پاره کردن
گشادن / گشودن - باز کردن	گسیختن - پاره کردن
گشتن (گردیدن) - چرخ زدن	گشتن (گردیدن) - سفر کردن
گفتن - بیان کردن	گشتن (گردیدن) - جستجو کردن
گماریدن / گماشتن - متوجه کردن	گماریدن / گماشتن - منصوب کردن
گنجیدن - جالی گرفتن	گنجاندن / گنجانیدن - جالی دادن

گنجیدن - درست درآمدن	.	لرزاندن / لرزانیدن - تکان دادن
لرزیدن - تکان خوردن	.	لغزاندن / لغزانیدن - سر دادن
لغزیدن - سرخوردن	.	لمییدن - یله دادن
لولیدن - تکان خوردن (پی‌درپی)	.	لیزاندن / لیزانیدن - سر دادن
ماساندن - منعقد کردن	.	مانییدن - همانندی کردن
مانییدن - باقی ماندن	.	مردن / مریدن - از بین رفتن
منگییدن - (زیر لب) سخن گفتن	.	مویییدن - شیون کردن
نازیدن - مباحثات کردن	.	نالیدن - شکایت / گله کردن
نامییدن - اسم گذاشتن	.	نکوهیدن - سرزنش کردن
نگاریدن / نگاشتن - تحریر کردن	.	نگریستن / نگریستن - نگاه کردن
نگریستن / نگریستن - توجه کردن	.	نمایاندن / نمایانیدن / نماییدن - نشان دادن
نواختن - به صدا (در) آوردن	.	نواریدن - (نجویده) فرو بردن
نوردیدن (نوشتن) - طی کردن	.	نهادن - قرار دادن
نهفتن - پنهان کردن	.	ورزیدن - انجام دادن
هراسیدن - وحشت کردن	.	هستییدن - وجود داشتن
یابیدن / یافتن (یاویدن) - پیدا کردن	.	یارستن - توانایی داشتن
یارستن - جرأت داشتن	.	یازیدن - قصد کردن